

Review of the Jurisprudential and Juridical Principles of Human's Possession of the Body

Ma'sumeh Motallebi¹, Ahmad Moradkhani^{2}, Seyyed Mohammad Shafi'i Mazandarani²*

1. Ph.D Student, Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Islamic Azad University (Qom Branch), Qom, Iran
 2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Islamic Azad University (Qom Branch), Qom, Iran
- (Received: March 9, 2019; Accepted: June 19, 2019)

Abstract

Today by the development of medical science, it is possible to transplant the human organ. Organs are transplanted in two ways. First, the organ is separated from the live human and is transplanted in the needed body. Second, the organ is separated from the dead body (people suffered from brain death); in this way, the will or the consent of the family of the dead person is needed. The increasing need to the organs to treat the patients in need of transplantation has gradually raised the issue of buying and selling the organs of the body such that everyday announcements with the subject of selling or buying the body organs are seen in public places in the society. This new phenomenon has some effects on the jurisprudential and juridical issues pertaining to such transactions. In another word, the issue is raised as to whether the human has the right of possession of his/her organ? To what extent does the human have the right of possession of his/her body? Raising of this question and seeking to answer it from the viewpoint of the religious texts and the Shi'ite jurisprudential reasoning led the author to write this study using a descriptive-analytical method. In this new issue, some of the Shi'ite jurists, referring to the verses of the Quran and the traditions, have accepted that human does not have the right of possession of his/her body. On the contrary, another group, referring to the verses and the traditions, holds that the possession of the body organ is inherent; accordingly, the human has the right to have possession of his body and to use all of its benefits. Transplantation of the body organ is a type of occupation and as long as it does not harm the body, it is jurisprudentially and juridically permitted. This study, without referring to medical issues and the transplantation of body organ of a live human which have been studied widely in different books and articles, reviews and discusses a number of issues about possession, limits of possession, and the reasons of those who believe in such a possession from the viewpoint of law and jurisprudence.

Keywords: Possession, Body Organ, Occupation, Jurisprudence, Law.

* **Corresponding Author:** Ah-moradkhani@yahoo.com

بررسی مبانی فقهی و حقوقی مالکیت انسان بر بدن

معصومه مطلبی^۱، احمد مرادخانی^{۲*}، سیدمحمد شفیعی مازندرانی^۲

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران

۲. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۲۹)

چکیده

با گسترش دانش پزشکی، امکان پیوند اعضای بدن انسان محقق شد. پیوند اعضا به دو صورت امکان‌پذیر است. اینکه عضو مذکور از بدن انسان زنده‌ای جدا شود و در بدن نیازمند قرار گیرد؛ دیگر اینکه این اعضا از متوفی (افراد مبتلا به مرگ مغزی) برداشته می‌شود که وصیت یا اجازه اولیای متوفی مجوز این کار خواهد بود. رواج پیدا کردن عضو مورد نیاز برای رفع بیماری اشخاص نیازمند، به تدریج بحث خریدوفروش اعضای بدن را به دنبال داشته است، تا جایی که همه‌روزه شاهد اطلاعیه‌هایی با موضوع خریدوفروش اعضای بدن در معابر عمومی جامعه هستیم. این پدیده نوظهور آثاری را در مباحث فقهی و حقوقی این گونه از معاملات به وجود آورده است و این مسئله مطرح می‌شود که آیا انسان دارای حق مالکیت بر اعضای خود است؟ انسان تا چه میزان حق مالکیت بر بدن خود را دارد؟ طرح این پرسش و جست‌وجوی پاسخ آن از منظر نصوص و ادله شرعی امامیه و حقوق، بهانه‌ای برای نگارش این نوشتار به روش توصیفی - تحلیلی شد. در این مسئله مستحده، تعدادی از فقهای امامیه، با استناد به آیات و روایات مالک نبودن بر بدن را پذیرفته‌اند. در مقابل، گروهی هم با استناد به آیات و روایات قائلند که مالکیت اعضای بدن از نوع ذاتی است و بر این اساس انسان حق تصرف بر اعضای خود را دارد و می‌تواند از تمام منافع آن استفاده کند. انتقال اعضای بدن نیز نوعی تصرف است و مادامی که موجب اضرار به نفس نشود، از لحاظ فقهی و حقوقی بلامانع است. در این مقاله بدون توجه به مسائل پزشکی و برداشت اعضای بدن از انسان زنده (که در کتب و مقالات زیادی به آن پرداخته شده است) به بررسی چند مطلب پیرامون مالکیت، حدود مالکیت و دلایل معتقدان به وجود چنین مالکیتی از منظر فقه و حقوق پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی

اعضای بدن، تصرف، حقوق، فقه، مالکیت.

مقدمه

معامله اعضای بدن انسان از موضوعات نوظهوری است که در دهه اخیر، از جمله مباحث فقهی و حقوق روز جامعه شده و فقها و حقوقدانان را به بررسی ماهیت و آثار فقهی و حقوقی آن واداشته است. این حرکت، از زمانی شروع شد که با پیشرفت دانش پزشکی، امکان پیوند اعضای بدن انسان زنده و مرده به افراد نیازمند و نجات جان آنها از مرگ یا بازگرداندن آنها به جامعه برای ادامه فعالیت‌های روزمره و گذران زندگی خود و خانواده محقق شد.

بیان مسئله

اولین حکم شرعی اعضای قطع شده بدن انسان، حکم به نجاست است و آخرین حکم پس از قطع آنها از بدن، دفن آن بود که این روند به یکباره تغییر کرد و از چنان ارزش و اعتبار عقلایی برخوردار شد که مانند اموال قیمتی، با مبالغ زیادی خرید و فروش می‌شوند تا آنجا که برخی حتی با نیت غیرخیرخواهانه و صرفاً برای دریافت منفعت مالی، برخی از اعضای بدن خود را فروخته یا در مواقعی که قطع آن عضو باعث مرگ آنها می‌شود، عضو مذکور را پیش‌فروش می‌کنند.

به دنبال این جریان شتابنده پزشکی، مسائلی در محافل فقهی و حقوقی مطرح شده و سؤالاتی که در این نوشتار سعی شده است با توجه به مبانی فقهی، به صورت توصیف صحیح داده‌ها و تحلیل آن بر همان اساس به آنها پاسخ داده شود. دو پرسش است: یکم اینکه آیا انسان حق مالکیت بر بدن خود را دارد؟ و دوم اینکه دامنه و حدود این حق چه مقدار است؟

مفهوم مال و امکان اطلاق آن به اعضای بدن در حقوق ایران

مورد معامله باید به یکی از دو صورت مال یا عمل باشد. قانونگذار بدون ارائه تعریفی از این دو در مواد دیگر خصوصیات آنها را ذکر کرده است. داشتن مالیت و منفعت عقلایی و مبهم نبودن از جمله آنهاست. امکان اطلاق مال به اعضای بدن مستلزم بررسی انطباق خصوصیات کلی اموال بر آنهاست.

مفهوم مال در حقوق ایران

واژه مال در لغت به معانی ثروت، دارایی، ملک یا آن چیزی است که در تصرف شخصی باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳: ۱۹۹۸۴؛ معین، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۸۴). گویند اعراب مال را در مورد اراضی به کار برده‌اند، ولی بعدها به آن توسعه بخشیده‌اند. در فارسی قدیم هم به منقول، مال می‌گفتند و درادوار بعدی تاکنون اسب و دام را (به دلیل غلبه دامداری) مال گفته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۴: ۱۱۷۱۸). شروح مختلف قانون مدنی تعریف‌های به نسبت مشابهی از مال به کار برده‌اند. برخی کاربرد مال را در اصل برای طلا و نقره دانسته و سپس با توسعه مفهومی آن را شامل هر چیز قابل انتفاع و نافع دانسته‌اند. البته، دو شرط مملوک یا قابل تملک بودن را هم به آن اضافه کرده‌اند (بروجردی، ۱۳۸۰: ۱۱). برخی آنچه را که در نظر عرف و عقلا قیمت و ارزش داشته باشد را مال گفته‌اند (حائری شاهرخ، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷-۸). فقها نیز به هر عین یا منفعتی که دارای قیمت بوده و در صورت اتلاف، متلف مسئول باشد یا آنچه احتمال حیازت و انتفاع از آن باشد، مال گویند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۵۰). همان‌گونه که از تعریف‌های لغوی استنباط می‌شود، مال شیء ارزشمندی است که در ازای آن پرداختی صورت می‌گیرد. برخی از حقوقدانان عنصر اصلی مال را داشتن ارزش اقتصادی (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۰) و برخی، قابلیت اختصاص (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۴۰) داشتن دانسته، البته خصوصیت اخیر توسط برخی فقها پذیرفته نشده است (توحیدی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۳۴). اصولاً مالیت به اعتبار خاصیت و منافعی بوده که شیء متصف به آنهاست، پس اگر شیء دارای منفعت عقلایی باشد، اعتبار می‌یابد. فقها و حقوقدانان نقش عرف را در این زمینه بسیار دیده‌اند. برخی معتقدند که شرع، مالیت عرفی را به طور کلی ساقط نمی‌کند، بلکه بعض آثار آن را سلب می‌کند (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۰) و هنگام شک در مالیت عرفی اشیا برخی قائل به تفصیل شده‌اند (انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۱۶۰). مالیت شیء توسط رغبت مردم به آن تعیین می‌شود. حتی اگر شیء تنها نزد جماعتی ارزش داشته باشد، آن را قابل مبادله محسوب می‌کند (قانون مدنی ماده ۱۴۷). پس می‌بینیم که مالیت مفهوم نسبی دارد و به کارگیری آن بر حسب مکان

و زمان متفاوت می‌شود. قابلیت اختصاص داشتن و مالیت دو بحث مجزا و مرتبط با یکدیگرند. عدم قابلیت اختصاص شیء به فرد یا افراد خاص آن را از مال بودن خارج نمی‌کند. برای نمونه، خمر و خوک گرچه به ملکیت در نمی‌آید، اما مال محسوب می‌شوند (توحیدی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۴).

امکان اطلاق مال به اعضای بدن در حقوق ایران

اعضای بدن در صورتی مال تلقی می‌شود که شرایط کلی مال را دارا باشند. مهم‌ترین شرط آن داشتن منفعت عقلایی و قابلیت اختصاص و انتقال است. گفتیم که مالیت مفهوم نسبی دارد و با تغییر زمان، دچار تحول می‌شود. چیزی که در گذشته منفعت عقلایی نداشته است، امروزه به علت داشتن منفعتی خاص در زمره اموال قرار می‌گیرد. اعضای بدن در سده‌های گذشته نقشی جز غلاف روح و وسیله‌ای برای انجام دادن امور روزمره نداشته‌اند، اما با پیشرفت علوم مختلف کاربردهای بیشتری برای آنها کشف شد. بشر ابتدا دریافت که می‌تواند از اعضای بدن میت استفاده کند، حتی احادیثی هم مبنی بر مجاز بودن استفاده از دندان میت، به عنوان دندان مصنوعی وارد شده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۳۲۷). پس از آن دریافت که می‌تواند با استفاده از ابزار ساده، خون فرد زنده‌ای را به فرد زنده دیگر منتقل کنند. سپس به دانش پیوند اعضا دست یافت و امروزه هم که به تولید اجزای بدن از سلول‌های بنیادی می‌پردازند و در آینده شاهد به‌کارگیری این اجزا در بدن گیرنده عضو خواهیم بود. با این اوصاف اعضای بدن که در بدن فرد دیگری قرار می‌گیرد، دارای ارزش فوق‌العاده‌ایست، ارزشی که عرف عقلا نمی‌توانند هیچ سقفی برای آن تعیین کنند. این عضو به فرد حیات می‌بخشد یا سبب بهبود کیفیت زندگی او می‌شود. بنابراین، اعضای بدن دارای مالیت و اعتبار عرفی هستند. البته اگر ایراد میته بودن اعضا و در نتیجه مالیت نداشتن آن مطرح شود، می‌توان گفت آیات و روایات وارد شده در باب منع استفاده از آن، به منافع حلال آن نظر نداشته‌اند، پس اگر منافع محله‌ای برای آنها قابل تصور باشد، انتفاع از میته هم جایز می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۶). قابلیت انتقال را نیز گرچه جزو خصوصیات مال آوردند، اما جزو جوهری آن نیست، زیرا اموالی وجود دارد که قابلیت

انتقال به کسی را ندارد، اما در زمره اموال قرار می‌گیرند، مانند مال موقوفه یا اموال عمومی. در نهایت می‌توان اظهار کرد که عناصر جوهری سازنده مال (مالیت عرفی و منفعت عقلایی) در مورد اعضای بدن مصداق می‌یابد و آن را در زمره اموال قرار می‌دهد و اعضای بدن را از لحاظ قانونی می‌توان مال محسوب کرد.

مالکیت داشتن اعضای بدن انسان

قانون ایران در فصل اول باب دوم از کتاب اول قانون مدنی موادی را به اموال و مالکیت اختصاص داده است، گرچه قانون تعریفی از مالکیت ارائه نمی‌کند، از ماده ۲۹ آن می‌توان چنین استنباط کرد که آنچه مد نظر قانونگذار بوده، رابطه‌ای میان فرد و مال است. مالکیت مهم‌ترین حقی محسوب می‌شود که فرد نسبت به اموال خود دارد. این حق دارای زیرمجموعه‌هایی چون حق انتفاع، حق ارتفاق و مالکیت منفعت است. انسان از سویی رابطه تنگاتنگی با بدن خود دارد و از سوی دیگر، در انجام دادن هر تصرفی در آن، آزادی عمل ندارد. به عنوان مثال نمی‌تواند ضرر شدیدی به بدن خود وارد آورد یا حق حیات را از خود سلب کند. حتی قانون وصیت را که یکی از حقوق مسلم فرد است، در صورتی که پس از اقدام به خودکشی باشد، باطل می‌داند (قانون مدنی ۸۲۳). برای بررسی نوع ارتباط انسان با اعضای بدن خود، ابتدا نظریات مطرح شده در این باب را می‌آوریم و سپس به تشریح هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

انواع روابط مالکانه انسان با اعضای بدن

۱. رابطه انسان با اعضای بدن خود از نوع مالکیت تکوینی است (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۵)؛
۲. رابطه انسان با اعضای بدن خود از نوع مالکیت ذاتی است (توحیدی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۸)؛
۳. رابطه انسان با اعضای بدن از نوع مالکیت اعتباری و بنای عقلاست (محسنی، ۲۰۰۲: ۱۸۵).

رابطه مالکیت تکوینی

علامه طباطبایی در تفسیر آیات اولیه سوره مبارکه حمد، در مورد لفظ (مالک) به این نظر اشاره کرده‌اند که بعضی از چیزها وجودشان قائم به فرد است، به آن معنا که جدای از وجود فرد، هستی ندارند، پس ملک او تلقی می‌شوند، مانند اجزای اعضای بدن و قوای پنج‌گانه. در واقع ما به علت سلطه تکوینی که بر اعضای بدن خود داریم، مالک حقیقی آنها هستیم، در عین حال که خداوند مالک تمام هستی است، ما نیز در مورد اعضا و جوارح، نوعی مالکیت تکوینی داریم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۱۳۵).

رابطه ملکیت ذاتی

برخی از فقها بین اشخاص و اعمال و نفسشان قائل به مالکیت ذاتی هستند و این نوع ملکیت را بالاتر از مرتبه مالکیت اعتباری و پایین‌تر از مرتبه مالکیت حقیقی می‌شمارند. ذاتی به آن معناست که به امر خارجی برای تحقق نیاز ندارد. فرد ذاتاً برای تصرف در نفس خود و شئون آن ملکیت دارد (توحیدی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۸). علاوه بر فقها، بعضی حقوقدانان نیز مالکیت انسان بر اعضای بدن خود را، از بارزترین مصادیق مالکیت ذاتی دانسته‌اند، زیرا آنچه را که برای حصول ملکیت لازم می‌دانند، تصرف و حق اختصاصی نسبت به آن است و سلب تصرفات انسان در این گونه اشیا را غیرقانونی محسوب می‌کنند (شهیدی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۷).

رابطه مالکیت اعتباری

منشأ این نوع مالکیت را عقل و عرف به همراه امضای شارع می‌دانند. به این صورت که چون این امر که انسان مالک اعضای بدن خویش باشد، امری عقلانی است که از طریق اتفاق آرای خردمندان و تبانی عملی آنان استکشاف شده و از سوی شارع مقدس نیز که از عقلاست، رد و منعی دیده نمی‌شود، در نتیجه این ملکیت موافق شریعت هم هست. علاوه بر این، عرف امروزه برای برخی تولیدات و اعضای بدن ارزش زیادی قائل است. به عنوان مثال علت حرمت و عدم جواز استفاده از خون، در گذشته نجس و بی‌فایده بودن آن دانسته می‌شد، اما امروزه چون بهره‌گیری از آن به منظور اعطای زندگی است، پس عرف هم

در این مقطع زمانی مالکیتی برای آن اعتبار می‌کند (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۲۶). البته برخی فقها قیاس تولیدات خون را با اعضای بدن، قیاس مع الفارق می‌دانند و استخراج حکم فرع قوی از فرع ضعیف را درست نمی‌بینند (مجموعه مقالات و گفتارهای سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی: ۲۱۷). اگر این نوع مالکیت را بپذیریم، باید مالک را مجاز بدانیم؛ در حالی که چنین به نظر نمی‌رسد و افراد دستکم در محدوده قاعده لاضرر محدود می‌شوند. در نتیجه، تصرف انسان در اعضا و جوارحش، از ابتدا با شرط مضر نبودن مواجه خواهد شد و به‌طور کلی انسان مجاز به اعمالی نخواهد بود که وی را با خطر و زیان روبه‌رو می‌کند. مسئله دیگر آنکه مالکیت‌های اعتباری همان‌گونه که از نامشان برمی‌آید، محصول وضع و جعل است. بنابراین، باید از طرف شارع مقدس، جعلی انجام گرفته باشد یا مطابق بنای عقلا و عدم منع از جانب شارع نرسیده است. همچنین نمی‌توان گفت که این مالکیت‌ها به‌طور مطلق مورد قبول عقلا واقع شده است، گرچه عقلا اعطای عضو به دیگری و نجات جان وی را امری پسندیده می‌دانند و حتی پرداخت پول در ازای آن را پذیرفته‌اند، این‌ها دلیلی بر پذیرش مالکیت فرد نسبت به اعضای بدن نمی‌شود، بلکه شاید دلیلی بر سلطه انسا بر اعضای بدنش باشد.

پس در خصوص مالکیت تشریحی بر اعضای بدن، باید گفت اولاً مبنا و منشأ آن محل تأمل خواهد بود، چرا که دلیلی از جانب شارع نرسیده و بنای عقلا هم برای جعل مالکیت بر بدن ثابت نشده یا حداقل محل تردید است؛ ثانیاً بر فرض قبول این نوع مالکیت با محدودیت‌های زیادی روبه‌روست که وضعیت آن را به «حق سلطه و تصرف» نزدیک‌تر می‌کند. علاوه بر این، همان‌گونه که می‌دانیم مالکیت انسان نسبت به اموال بی‌حد و مرز نیست و این قیود تا جایی پیش رفته‌اند که امروزه از بعد حقوقی، به‌جای نهاد مالکیت، در عمل حق تسلیط اجرا می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۰۳).

بنابراین نسبت به انسان که مسئله با حساسیت بیشتری روبه‌روست، نمی‌توان قائل به ملکیت مطلق او شد یا حدودی برای تصرف او در نظر گرفت؛ ثالثاً در نمونه بارز مالکیت تشریحی افراد نسبت به یکدیگر، با وجود اینکه مولا مالک بنده است، این مالکیت را

می‌توان به استفاده از منافع فرد محدود دانست. مولا می‌تواند هرگونه استفاده و انتفاعی از عبد ببرد، اما مالک اجزا و اندام‌های او نیست، به همین دلیل نمی‌تواند فرضاً دست بنده را قطع کند یا اندام‌های او را بفروشد.

اوصاف مالکیت

حقوقدانان سه وصف اساسی: مطلق بودن، انحصاری بودن و دایمی بودن را برای مالکیت در نظر گرفته‌اند.

۱. **مطلق بودن:** به موجب ماده ۳۰ قانون مدنی: «هر مالکی نسبت به مایملک خود، هرگونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد». پس مالک حق همه‌گونه تصرف در ملک خود را دارد و استثنای این قاعده باید در قانون‌ها مطرح باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۰۱). مطلق بودن به این معناست که همان‌گونه که انسان بر اموال خویش سلطه دارد، بر نفس خویش نیز تسلط دارد و می‌تواند هرگونه تصرفی در آن بکند. البته، مشروط بر اینکه از نظر عقلاً منع قانونی و از نظر شرع، منع وارد نشده باشد (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۳۳)؛

۲. **انحصاری بودن:** نتیجه طبیعی اطلاق اختیار مالک و لزوم رعایت احترام آن از طرف تمام مردم، انحصاری بودن حق مالکیت است. مالک می‌تواند هر تصرفی را که مایل باشد و مانع از تصرف و انتفاع دیگران نیز بشود، انجام دهد. مالکیت در مرحله ایجاد حق فردی است و قانون از این حق، در برابر تجاوز دیگران حمایت می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۰۷). در مورد بدن هم می‌توان این ویژگی را در نظر گرفت؛

۳. **دایمی بودن:** این وصف در هیچ‌یک از مواد قانون مدنی تصریح نشده است، ولی باید دانست که حق مالکیت دائمی محسوب می‌شود و طبیعت آن با موقتی بودن منافات دارد. چنانکه در قانون مدنی نیز مالکیت با مرگ مالک از بین نمی‌رود و فقط شاید به یکی از اسباب انتقال، به دیگری واگذار شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۰۸). دائمی بودن حق مالکیت یعنی محدود به زمان مشخص و اندکی نیست و فرد هر زمان که بخواهد می‌تواند آن را به

دیگری انتقال دهد یا حتی بدون استفاده باقی گذارد و دائمی بودن حق مالکیت نسبت به بدن نیز به این معناست که در زمان حیات شخص، در صورتی که موجب اضرار به نفس نباشد و در زمان پس از مرگ در صورتی که نجات جان مسلمان دیگری به آن بستگی نداشته باشد، غیرانتقال و واگذاری به غیر است. بنابراین متعلق به خود شخص است و فقط در موارد محدود و با شرایط ویژه به عنوان حکم ثانوی انتقال دادنی به غیر است (میرسعیدی، ۱۳۸۳: ۱۱۷). از مجموع این سه اوصاف، می‌توان این نتیجه را گرفت که رابطه انسان بر اعضایش، از دیدگاه حقوقی حق مالکیت ذاتیست و شخص در اثر طبیعت تکوینی ملک دارای این حق می‌شود، در نتیجه تمام ویژگی‌های فوق را دارد، به جز حق انتقال و واگذاری به شخص ثالث که در اکثر موارد واگذاری ناپذیر به شخص ثالث است، مگر در موارد محدودی که بیان شد.

حدود مالکیت انسان بر بدن

از آنجایی که مالکیت اعتباری عقلایی به طور مطلق مورد تأیید قانونگذار اسلام نیست و شارع مقدس گاه از باب تخطئه عرف، اصل اعتبار عقلا را مردود دانسته و گاه برای آن محدودیت‌هایی وضع کرده است؛ نظیر محدودیت به تصرفات پدر و جد پدر، به اینکه تصرفات سابق آنها در ملک فرزند یا نوه خود، سبب بطلان تصرفات اعتباری انشایی او در ملکش می‌شود و مانند محدودیت به ولایت خاندان عصمت(ع)، از آن جهت که ملکیت ما در طول ملکیت ایشان قرار گرفته و نظیر محدودیت به ولایت خداوند از آن جهت که «ماکان لله فلا یملکه احد، و هو عتیق» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۸۹). این محدودیت‌ها در مورد مالکیت انسان بر خودش نیز تصورشدنی است، با این تفاوت که محدودیت‌ها در ملکیت اعتباری، شاید ناشی از فقدان مقتضی باشد، یعنی نفس اعتبار شاید توسعه کاملی نداشته باشند، همچون محدودیت در تملک موقوفات، و شاید با وجود تمام بودن مقتضی، به واسطه وجود مانع باشد. اما در ملکیت ذاتی از آن جهت که مبتنی بر اعتبار نیست، از جهت وجود مقتضی محدودیتی ندارد، اگرچه در اعمال آن خیریت و مصلحتی هم وجود نداشته باشد، ولی مانع خارجی شاید آن را محدود کند. مراد از این مانع خارجی، امر الهی

است، چه اینکه خداوند و رسول و خاندان عصمت(ع) مقدم بر هر چیز دیگریست (ریک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره سبحان الله و تعالی عما یشرکون؛ قصص: ۶۸)، (و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یتکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً؛ احزاب: ۳۶).

اشکال: محدودیت مالکیت انسان نسبت به خودش، به امر خارجی نیست، بلکه به این خاطر است که مقتضی برای آن وجود ندارد، چه اینکه ممکن‌الوجود چیزی نیست جز ارتباط به واجب‌الوجود (والعبد و ما فی یده کان لمولاه) و با نبود مقتضی، سخن گفتن از مالکیت انسان بر خودش بی‌معناست (رازی، ۱۳۹۶: ۱۷۶). به نظر می‌رسد تمامی دلایلی که از آیات و روایات بر حرمت اضرار به نفس و به خطر انداختن جان دلالت دارند، بهترین شاهد برای وجود محدودیت‌هایی شرعی بر سر راه این مالکیت و قدرت ذاتی بر انجام دادن کارهایی نسبت به پیکر خود هستند.

محقق طوسی در تفسیر آیه کریمه: «لا املک الانفسی و اخی» (مائده: ۲۵) آن را مجاز می‌داند، زیرا ممکن نیست که انسان مالک جان خود باشد، از آن جهت که اصل در ملک قدرت است و محال است که انسان بر جان خود قدرت داشته باشد. همچنین از حقوق مملوک آن است که بر او اعمال قدرت شود و آن‌گونه که بخواهند، آن را به کار ببرند، نظیر مالکیت انسان نسبت به اموال و بردگان خود. بر این اساس ممکن نیست که انسان مالک خود باشد (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۳: ۴۸۷).

پاسخ: مالکیت انسان نسبت به خودش، آن‌گونه که قبلاً گفته شد، تنها به معنای سلطنت و استیلای او بر پیکر خود است، تسلطی ذاتی نه مجعول و اعتباری. بدین جهت آدمی می‌تواند هر کاری را که می‌خواهد نسبت به بدن خود انجام دهد، این اقتدار و استیلای ذاتی برای انسان وجود دارد، ولی از آن‌رو که انسان مخلوق قدرت الهی است، تنها وقتی مفهوم پیدا می‌کند که بپذیریم خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که چنین قدرت و تسلطی را بر خود داشته باشد (رازی، ۱۳۹۶: ۱۸۲). بر همین اساس در آغاز بحث گفته شد که مالکیت مفهومی دارای مراتب و محمول به تشکیک است، یعنی ملکیت انسان در طول

ملکیت الهی قرار دارد و از شئون و مراتب ملکیت حقیقیه حقه به‌شمار می‌رود. بنابراین، سخن شیخ طوسی نادرست خواهد بود، چه اینکه ایشان میان تصرفات شرعی و تصرفات تکوینی تفاوتی نگذاشته است، زیرا قدرت طبیعی و تکوینی انسان بر این که بتواند هر کاری را نسبت به پیکر خود انجام دهد، چیزی غیر از حکم شرعی مترتب بر این تصرفات است. بر همین اساس بسیاری از کارهایی که انسان توانایی انجام دادن آنها را نسبت به خود دارد، در شرع مقدس تحریم شده‌اند، انسان به حکم تکوین و خلقت، قدرت ذاتی بر پیکر خود دارد، که هیچ محدودیتی بر سر راه اعمال آن نیست، ولی در حقوق اسلامی قانونگذار محدودیت‌هایی گذاشته یا آن را به همان شکل ذاتیش پذیرفته است؟ به نظر می‌رسد تمامی دلایلی که از آیات و روایات بر حرمت اضرار به نفس و به خطر انداختن جان آمده‌اند، محدودیت‌هایی شرعی بر سر راه این مالکیت و قدرت ذاتی بر انجام دادن کارهایی نسبت به پیکر خود هستند.

دلایل معتقدان مالکیت داشتن اعضای بدن

یکم) وجود مالکیت ذاتی بودن اعضای بدن. بسیاری از علما بر این باورند که اشکال به عدم مالکیت انسان درباره‌ی اعضای بدن خود، فاقد مبنای حقوقی مسلم است، زیرا آنچه برای حصول ملکیت شیء لازم است، تصرف و حق اختصاص آن است و با وجود نامأنوس بودن ذهن با ملکیت شخص درباره‌ی این اشیا (اجزای تولیدشونده توسط بدن مثل خون و ... و اعضای بدن خویش) به علت کم‌سابقه بودن آن، این مالکیت از بارزترین مصادیق مالکیت حتی در مفهوم حقوقی آن است، که مالکیت ذاتی و طبیعی محسوب می‌شود و لذا فقها اعتبار عقد صلح واقع شده بر این اشیا را پذیرفته‌اند، هرچند برخی درباره‌ی بیع آنها ابراز تردید کرده‌اند (میرهاشمی، ۱۳۸۵: ۵)؛

دوم) انسان علت قریب برای زنده ماندن اعضای بدن است. برخی بر این باورند که هرچند انسان مالک تکوینی و بالذات اعضای بدن خود نیست (چون خالق آنها نبوده است) ولی چون علت قریب برای زنده ماندن است، پس مالکیتی شبیه مالکیت تکوینی

دارد و این منشأ می‌شود که مالکیت اعتباری نیز داشته باشد. از این‌رو، حتی عنوان بیع بر آن را چه قبل از قطع عضو و چه پس از آن صادق می‌دانند (رحمانی، ۱۳۸۵: ۶۹) و در تأیید این مدعا چنین استدلال می‌کنند که: «وجه المملکیۃ التکوینیۃ او شبهها ان النفس علۃ قریبۃ لحیاء البدن، و لولا الحیاء لتلاشی البدن کما هو محسوس، فهی علۃ لوجود البدن و کل علۃ موجدۃ مالکۃ لمعلولها تکوینا؛ یعنی وجه ملکیت تکوینی یا شبیه ملکیت اعضای بدن این است که نفس علت نزدیک در حیات فرد است و اگر حیات وجود نداشته باشد، بدن متلاشی می‌گردد. پس نفس علت وجود بدن است، هر علت به وجود آورنده، تکویناً مالک معلول خود می‌باشد» (محسنی، ۱۳۸۲: ۲۱۴). پس نفس انسان علت قریب برای زنده ماندن اعضای بدن است، از این‌رو، بر آن مالکیت دارد؛

سوم) مالکیت انسان بر بدن مالکیت شرعی است و انسان بر خود ولایت دارد. برخی نیز مالکیت انسان بر اعضای بدن خود را شرعی دانسته‌اند و گفته‌اند: «لاینبغی الریب فی ان الشرع المقدس قد جعل امر اعضاء الانسان بیده، و جعل له حق اخذ التصمیم بالنسبۃ الیهما، فهو ذو حق فیها یجب رعایتۃ و لایصح التصرف فیها الا باذنه و رضاه؛ سزاوار نیست در اینکه شرع مقدس امر اعضای انسان را به دست خودش قرار داده و برای او حق تصمیم‌گیری نسبت به اعضای خود مقرر کرده، شک شود. پس انسان بر اعضای بدن خود دارای حقی است که رعایت آن واجب است و تصرف در اعضای بدن، بدون اذن و اجازه او صحیح نیست (مؤمن قمی، ۱۴۱۵: ۱۶۳).

از دلایلی که برای اثبات وجود ولایت انسان بر اعضا مطرح می‌شود، قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» است. مفاد قاعده، ثبوت سلطنت انسان بر اموال و دارایی‌های خود را نشان می‌دهد. اگر چنین سلطنتی بر اموال ثابت باشد، به طریق اولی انسان بر بدن خود نیز سلطنت خواهد داشت، چه اینکه سلطنت بر جان، مقدم بر سلطنت بر مال است؛ بلکه انسان چون بر بدن خود سلطنت دارد، بر اموالش هم سلطنت خواهد داشت.

پاسخ: اولاً، سرایت حکم سلطنت بر اموال به سلطنت بر بدن، پس از قبول سلطنت

مطلق بر اموال متصور است، در حالی که خود این محل بحث خواهد بود. چه رسد نسبت به بدنش؛

ثانیاً، لازمه جواز تصوف در اموال، تصرف در بدن نیست، به گونه‌ای که از یکدیگر جداشدنی نباشد، تا بشود به قیاس تمسک کرد. مثلاً سلطه انسان بر اموال موجب نمی‌شود که بر قطع اعضای بدن خود هم سلطنت داشته باشد؛

ثالثاً، بر فرض ثبوت تلازم میان سلطنت اموال و سلطنت بر بدن، این قاعده در مقام بیان مشروعیت انواع سلطنت نیست، نه در اموال و نه در انفس. بنابراین، مفاد این قاعده نیز، بر فرض که چنین دلالتی هم داشته باشد، بیش از همان سلطنت ذاتی و تکوینی نیست.

با این تفصیل مشخص می‌شود که انسان حق تام در اعضای بدن خود دارد و به همین دلیل است که وقتی جنایتی بر بدن با اذن فرد صورت می‌گیرد، هیچ‌گونه قصاص یا دیه‌ای بر قطع‌کننده واجب نمی‌شود.

چهارم) نسبی بودن مالیت: افرادی که در توسع مفهوم کرامت آدمی، مالیت اعضای وی را همانند کلیت بدنی او با یک قیاس محض انکار کرده‌اند، توجه نداشته‌اند که مالکیت، دارای مفهوم نسبی است و اگر در زمان‌های پیشین به لحاظ عدم پیشرفت‌های علمی و به علت مقدور نبودن پیوند اعضا، واگذاری اعضای بدن انسان یا پیکر بی‌جان آدمی به جهت عدم تصور منافع معقول و مشروع میسر نبود، امروزه چنین نیست (میرهاشمی ۱۳۸۵: ۵۶). دلیل این مطلب برخی از دلایل قرآنی و روایی است:

۱. آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب: ۶). در این رابطه گفته شده است: «فان الایة الکریمه و ان کانت فی مقام اثبات مقدمیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الولاية علی المؤمنین من انفسهم، الا انه لاریب فی دلالتها علی ان للمؤمنین انفسهم و لایة علی انفسهم الا ان ولایة النبی اشد و آكد» (مؤمن قمی، ۱۴۱۵: ۱۶۴). اگرچه این آیه در مقام اثبات مقدم بودن نبی(ص) در ولایت نبی بر مؤمنین نسبت به خودشان است، شکی در این وجود ندارد که آیه بر ولایت مؤمنان بر خودشان نیز دلالت دارد، با این تفصیل که ولایت نبی(ص) بر انسان‌ها، شدیدتر و مؤکدتر از ولایت آنها بر خودشان است؛

۲. آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء الله» (بقره: ۲۰۷). در دلالت به این آیه بیان شده است: «بدعوی دلالت‌ها علی ان امر نفسه بیده اذا الشراء لایکون الامع الولاية علی المبیع، والمفروض ان المبیع فی الایة هو النفس» (خرازی، ۱۴۲۳: ۸۵)؛ «و هی تلك القاعدة العقلانیة» (مؤمن قمی، ۱۴۱۵: ۱۶۴). دلالت آیه بر این است که امر نفس انسان به دست خودش است، چرا که فروختن چیزی تا زمانی که خود شخص بر مبیع دلالت نداشته باشد، محقق نخواهد شد، و مفروض از مبیع در آیه همان نفس است و این قاعده‌ای است عقلایی؛

۳. روایت موثقه سماعه در کتاب کافی: قال ابو عبدالله (ع): «ان الله عزوجل فوض الی المؤمن امورہ کلها، و لم یفوض الیه ان بذل نفسه»؛ امام صادق (ع) فرمودند: خداوند عزوجل اختیار کلیه امور انسان، به جز آنچه باعث مذلت نفسش شود را، به خودش تفویض نموده است. بنا بر این روایت می‌گوید: جایز است که انسان بعضی از اعضای بدنش را برای پیوند به دیگران، قطع نماید» (فیجوز للانسان ان یقطع بعض اعضائه لترفیع الاخرین) (خرازی، ۱۴۲۳: ۸۵)؛

۴. وجود مالکیت اعضای بدن نزد عقلا: گروهی از فقها ضمن قبول مالکیت برای اعضای بدن می‌گویند: «صحۃ بیع الاعضاء المقطوعه، فانها مال عندالعقلاء ان لم یدل دلیل آخر علی خلافها» (محسنی، ۱۳۸۲: ۲۱۴)؛ امر صحت بیع اعضای بدن، امری است قطعی، چرا اعضای بدن که در نزد عقلا مال محسوب می‌شود و دلیل دیگری که خلاف آن باشد، وجود ندارد. به عبارت دیگر عقلا می‌گویند: هر انسانی ولی نفس خودش بوده و اختیار امورش به دست خودش است و این نظر همان عبارت معروفی است که تحت قاعده «الناس مسلطون علی امالهم و انفسهم» از آن یاد می‌شود (خرازی، ۱۴۲۳: ۸۵). به عبارت دیگر، بنای عقلا بر سلطه انسان بر نفس و مالش قرار گرفته و این امر، مالکیت شخص را بر اعضای بدنش به اثبات رسانده و بیع و هبه آنها را جایز گردانیده است. پس مادامی که منعی از طرف شرع اثبات نشده باشد، شرع آن امر را امضا کرده است. چون بنای عقلا بر وجود این اصل بوده و این بهترین دلیلی است که در ملکیت اعتباری اعضای بدن، بر آن تکیه شود؛

۵. قاعده «کل شیء فیہ حلال و حرام فهو لک حلال ابدأ حتی تعرف الحرام». دسته‌ای از موافقان با استناد به این قاعده می‌گویند: «یمكن ان تثبت ملكية الانسان لاعضائه، ملكية اعتبارية یصح بیعها بعد قطعها حلالاً و حراماً بقول الصادق علیه السلام فی صحیح عبدالله بن سنان کل شیء فیہ حلل و حرام لک حلال ابدأ حتی تعرف الحرام منه بعینه؛ ممکن است که مالکیت انسان بر اعضایش را ثابت بنماییم، مالکیت اعتباری که باعث صحت بیع اعضا بعد از قطع آن (چه به صورت حلال یا حرام) می‌گردد، به همین خاطر امام صادق (ع) می‌فرمایند: هر چیزی که در آن حلال یا حرام باشد، آن چیز بر تو حلال است تا اینکه از موارد حرام آن آگاهی یابی و آن را ترک کنی». (الحر العاملی، ۱۴۲۵: ۱۲، ۵۹)؛

دلایل مخالفان مالکیت نداشتن اعضای بدن

دلیل اول: قیاس عدم مالکیت انسان حر بر اعضایش؛ برخی از علما از جمله فقهای اهل تسنن با این استدلال که انسان آزاد مالیت ندارد و چون اعضای بدن، جزئی از این (کلی بدن) است، قائل به عدم مالکیت اعضای بدن بوده و بیان می‌دارند: خداوند به نحو عام، جمیع اعضا و اعضای آدمی را مورد تکریم و مصون از تعرض شناخته است و اعضا و اجزای بدن نیز قسمتی از آن کل را تشکیل می‌دهند و هم چنانکه واگذاری کلیت بدن جایز نیست، واگذاری و انتفاع از جزئی از اجزای و عضوی از اعضای بدن وی نیز صحیح نخواهد بود (میرهاشمی، ۱۳۸۵: ۵۰)؛

دلیل دوم: مال بودن اعضای بدن پس از قطع و عدم مالیت اعضای بدن قبل از قطع گروهی چنین استدلال می‌کنند که عنوان مال پس از قطع شدن اعضاء بدن بر آنها صادق است، زیرا فقها در تعریف مال و تفاوت آن با ملک، نکاتی را مطرح کرده‌اند که ملخص آن چنین است: مال عبارت است از، اشیای کمیابی که برخوردار از مرغوبیتی است که در رفع نیازمندی‌های انسان سودمند باشد و عقلاً جهت تهیه آنها می‌پردازند و عضو جداشده، این شرایط را دارد و لذا مال است (رحمانی، ۱۳۸۰، شماره ۵: ۵۰). پس اعضای بدن تا زمانی که از بدن انسان جدا نشده‌اند، به هیچ عنوان مال محسوب نمی‌شوند؛

دلیل سوم: نفس، علت موجد و سبب فاعلی برای بدن نیست، دسته‌ای نیز با آن نظر مخالف هستند و در رد مالکیت انسان بر اعضایش می‌گویند: «وجه عدم الملكية مطلقاً ان الروح (النفس) ليست بعله و سبب فاعلی للبدن بل هی مدبره باذن الله، فلا تملك البدن ملكية تكوينية، ولم يدل دليل شرعی علیان البدن ملك للنفس فلا تملكها ملكية اعتبارية (محسنی، ۱۳۸۲: ۲۱۴). یعنی روح علت به وجود آورنده و سبب فاعلی برای بدن نیست، بلکه صرفاً به اذن خداوند تدبیرکننده بدن است. پس انسان دارای مالکیت تکوینی بر بدن خود نیست و هیچ دلیل شرعی بر اینکه بدن ملک نفس است، وجود ندارد، پس انسان به صورت مالکیت اعتباری مالک بدن نمی‌شود؛

دلیل چهارم: انسان در مالکیت خداوند است. گروهی از علمای اهل تسنن با بیان این نظر می‌گویند: انسان مالک اعضای خود نیست، زیرا اعضای بدن انسان ملک خداوند بوده و اثبات مالکیت اعضای بدن و مالکیت انسان بر آن نیاز به دلیل دارد و آنچه در شرع تحت عنوان حق انسان بر بدن بیان شده و محافظت بر بدن را از وظایف انسان قرار داده‌اند، نمی‌تواند مقتضای مالکیت انسان بر آن باشد (ابن الاحمد، ۱۴۲۷: ۱۵۴).

اما در نقد این استدلال می‌توان به نظر گروهی استناد کرد که قائل به تفویض حق انتفاع از اعضای بدن از خداوند به انسان هستند، اصحاب این نظریه برای اثبات مدعای خود به دلایلی از قرآن، روایات و عقل استناد کرده‌اند که برای جلوگیری از اطاله بحث، صرفاً به بیان دلایل قرآنی آنها می‌پردازیم:

۱. آیه ۶ سوره احزاب: «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» این آیه هرچند در مقام اثبات ولایت نبی(ص) است، از باب «اثبات شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» اول باید انسان بر خود ولایت داشته باشد تا ولایت نبی(ص) نیز ثابت شود، در غیر این صورت قضیه، سالبه به انتفای موضوع است، پس با توجه به منطوق آیه، ولایت انسان بر خود از باب اولویت ثابت می‌شود؛

۲. آیه ۲۰۷ سوره بقره: «و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله». در این آیه

سخن از شراء شده است، پس باید شخص بر خود تسلط (و مالکیت) داشته باشد تا بتواند در راه خدا از جان خود بگذرد، در غیر این صورت شهادت و ایثار و از خودگذشتگی امر لغوی خواهد بود (فیضی طالب، ۱۳۸۸: ۱۴۹ - ۱۵۰). لذا بنا بر نظر برخی از فقهای شیعه، انسان مالک خود و اعضا و اجزای بدن خویش است، خواه اعضا و اجزای ظاهری بدن باشد، مانند مو و پوست یا اعضای داخلی بدن مانند: خون، کلیه، مغز، قلب و غیره؛ ولی این مالکیت مانند مالکیت اشیای دیگر مثل پول، باغ، خانه و ... نیست. به عنوان مثال انسان نمی تواند خود را بکشد یا اعضای خود را معامله کند، مگر در موارد و با شرایطی که در جای خود مذکور است (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۷: ۴۱۳).

نتیجه گیری

از مجموع مباحثی که در محورهای پیشین مطرح شد، در مقام نتیجه گیری نکات زیر شایان ذکر است:

۱. در باب مالکیت اعضای بدن، ابتدا باید رابطه فرد با اعضا و جوارحش روشن شود تا بر مبنای آن تصمیم گیری در مورد انحصار تصرفات صورت گیرد. بررسی نظریات موجود نشاندهنده سلطه و تصرف انسان بر اعضای بدن خویش است. امکان اطلاق مال به اعضای بدن نیز برای انجام دادن معاملات، امری ضروری خواهد بود، چرا که در حقوق ایران، مورد معامله باید به صورت مال یا عمل باشد و اعضای بدن با دارا بودن خصوصیات اموال، از جمله ارزش اقتصادی و منفعت عقلایی، می توانند جزو اموال محسوب شوند؛
۲. مالکیت اعضای بدن بر اساس آنچه گذشت، از نوع «ذاتی» محسوب می شود و بر این اساس، انسان حق خواهد داشت که بر اعضای بدن خود تصرف داشته باشد و از تمام منافع آن استفاده کند. انتقال اعضای بدن، نوعی تصرف است و مادامی که موجب اضرار به نفس نشود، از لحاظ فقهی و حقوقی بلامانع است؛
۳. با توجه به بررسی های صورت گرفته تصرف انسان در جسم خود، در دایره شمول موانع شرعی قرار نمی گیرد. هیچ کدام از ادله ابراز شده در رد مالکیت، به عنوان دلیل خاص،

وارد در موضوع نیست و از سوی دیگر، حتی اگر دلایل ابراز شده را به عنوان مانع عقلی و شرعی بپذیریم، نمی‌توان شمول و انصراف این موانع و ادله را نسبت به رد مالکیت اعضای بدن پذیرفت. اختلاف جدی فقها و نظریات مختلفی که در این رابطه ابراز کرده‌اند نیز، نبود مانع شرعی صریح در این رابطه را تأیید می‌کند؛

۴. آنچه به آدمی توانایی تصرف در اعضا و جسمش را می‌دهد، آن سلطه و اختیاری بوده که برای وی نسبت به جسمش، محسوس و ثابت است. در ادله ابراز شده در رد مالکیت، این مسئله رد نشده و توجه ادله مخالف، به سمت رد عنوان مالکیت اعضاست. در حقیقت آدمی بر بدن خود به عنوان یکی از اقسام حقوق، خواه انتفاع یا حق سلطه، مسلط بوده و مورد پذیرش است، و رد عنوان مالکیت اگرچه می‌تواند دامنه معاملات اعضا را محدود و برخی عناوین عقود همچون بیع را، از آن خارج کند، ولی بر معاملاتی که موضوع آنها واگذاری حق است، صحه می‌گذارد.

اما در حقیقت می‌توان گفت در بحث قراردادهای راجع به اعضای بدن، خواه قائل به مالکیت شویم و خواه حق سلطه را بپذیریم، تا زمانی که از نظر عقلی و شرعی این اختیار بر اعضا، برای تصرف و بهره‌برداری از آنها وجود داشته باشد، حق تصرف هم وجود خواهد داشت؛ هر چند نحوه تصرف و چگونگی تصرف باید به شکلی باشد که از نظر شرعی و عقلی مجاز شمرده شود و خارج از محدوده شرع و عقل نباشد.

کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. احمد، یوسف عبدالله (۱۴۲۷ ق). احکام نقل الاعضاء الانسان فی الفقه الاسلامی: ریاض، انتشارات دارکنوز اشبیلیا للنشر و التوزیع .
۲. امام خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸). المكاسب المحرمه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۳. _____ (۱۴۲۱ ق). البیع، تهران: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۲۵ ق). المكاسب، تحقیق و تصحیح میرشفیعی خوانساری، قم: مؤسسه الامام المنتظر.
۵. بروجردی، عبده محمد (۱۳۸۰). حقوق مدنی: تهران: گنج دانش.
۶. توحیدی، محمدعلی (۱۴۱۸ ق). تقریرات مصباح الفقاهه، تهران: مکتبه الداوری.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۲). ترمینولوژی حقوق: تهران: گنج دانش.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). حق و تکلیف در اسلام، قم: مؤسسه اسراء.
۹. حائری شهاباغ، سید علی (۱۳۷۶). شرح قانون مدنی، تهران: گنج دانش.
۱۰. الحر العاملی، الشیخ ابو جعفر، وسائل الشیعه، ج ۱۲، قم: انتشارات اسلامی.
۱۱. خرازی، سید محسن (۱۴۲۳ ق). قرائات فقهیه معاصره، قم: الغدیر.
۱۲. رازی، محمدبن عمر (۱۳۹۶ ق). لوامع البینات، قم: الازهری.
۱۳. رحمانی، محمد (۱۳۸۰). مبانی فقهی بیوند اعضا در فتاوی مقام معظم رهبری، پژوهش و حوزه، سال دوم، شماره ۵.
۱۴. شهیدی، مهدی (۱۳۷۷). تشکیل قراردادهای و تعهدات، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجلد.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۸). تفسیر المیزان، بیروت: مؤسسه اعلمی.

۱۶. طوسی، محمدبن حسن (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۷. فتلائی، احب عبید (۱۹۹۷). *النشريات الصحیه*، دارالشفاقة للنشر و التوزيع.
۱۸. فیضی طالب، عزیز (۱۳۸۸). *سلسله پژوهش های فقهی - حقوقی بیع اعضاء بدن انسان*، چاپ اول، قم: انتشارات نشر قضاء.
۱۹. کاتوزیان، ناصر (بی تا). *دوره مقدماتی حقوق مدنی، اموال و مالکیت*، تهران: میزان.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۸ ق). *اصول کافی*، قم: دارالکتب.
۲۱. محسنی، محمد آصف (۱۳۸۲). *الفقه والمسائل الطیبه*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلام.
۲۲. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ ق). *قواعد فقه*، تهران: انتشارات مرکز نشر علوم اسلام.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ ق). *القواعد الفقهیه*، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۲۴. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۳۷۷). *استفتائات*، قم: نجات.
۲۵. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ ق). *کلمات سدیده فی مسائل الطیبه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۶. _____ (۱۴۱۵ ق). *کلمات سدیده فی مسائل جدیده*، قم: النشر الاسلامی.
۲۷. میرسعیدی، سید منصور (۱۳۸۳). *مسئولیت کیفری*، تهران: نشر میزان.
۲۸. میرهاشمی، سجاد (۱۳۸۵). *مبانی مشروعیت بیوند اعضاء*، مجله ندای صادق، شماره ۴۴.